

ولایت و رهبری علی خامنه ای قانونی و شرعی نیست

اینک به بهانه انجام کودتا و سرکوب مردم پس از انتخابات 22 خرداد، و اینکه علی خامنه ای خود را با وقاحت تمام نماینده و جانشین خدا در زمین اعلام نموده به عنوان سرآغاز کتاب ولایت سرکوب اعلام کنم که ولایت و رهبری علی خامنه ای غیر قانونی و حتی غیر شرعی است.

آیا تا بحال فکر کرده اید که چرا ولایت و رهبری آقای خامنه ای غیر شرعی و غیر قانونی است؟

در مورد غیر قانونی بودن و بازنگری در قانون اساسی سخن بسیار زده شده است و برای همه روشن است که انتخاب ایشان بر خلاف قانون آن زمان بوده است. ایشان در آن زمان نه مجتهد و نه اعلم بود.

ولایت سرکوب

کسی هنوز نمی داند در چه روزی آقای خامنه ای ایت الله شد و در چه روزی فقیه شد! ولایت فقیه قبلی نیز این حق قانونی را ندارد که فقیه بعدی را خود انتخاب کند.

اگر آیت الله خمینی نیز در سخنان خصوصی این مطلب را گفته باشد و آقای خامنه ای از ایشان درخواست کرده است که فتوا بدهند که حرام است اگر فردی این مسئله را بیان کند پس چگونه بر خلاف فتوای آیت الله خمینی این مطلب بیان شده است؟ مجلس خبرگان باید از افرادی تشکیل شود که شاغل سمتهای اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری نباشند.

ولی می بینیم که خود از جانب رهبری سمتهای اجرایی و قضایی دارند. آیا این خلاف قانون نیست؟ ولی مشکل مانند یک دایره قدرت است.

رهبر افرادی به نام اعضای شورای نگهبان را انتخاب می کند که این افراد در مجلس خبرگان بر رهبری نظارت کنند. رهبر منتخب این افراد است و این افراد منتخب رهبر پس اگر رهبر سخنی بر خلاف قرائت و خواست این افراد بگوید ایشان را از این مقام خارج می کنند.

منتخبین رهبر، مجلس خبرگان را صدرصد در دست دارند و حتی شاغل مسئولیت های اجرایی، قضایی و نماز جمعه هستند و همچنین در مصلحت نظام نیز شاغل هستند. این یک نوع ریشه قدرت مافیایی است. هنوز کسی جرات نمی کند از دایره رهبری و اشخاص پشت قدرت رهبری سخنی بگوید.

می بینیم که نه فقط انتخاب آقای خامنه ای قانونی نیست بلکه تمام این سالها نیز از نظر قانون تمدید مقام وی غیر قانونی بوده است.

اگر در مجلس آقای شاهرودی و آقای جنتی و... باید سؤال کرد که چرا در دستگاہای اجرایی سمت و مسئولیت دارند؟

آیا انتخاب آقای خامنه ای روش دینی و اسلامی است؟

از نظر شرعی باید گفت که اینگونه انتخاب حرام است و ضد تفکر شیعی است.

امام علي (ع) مخالف این نوع انتخابات بود و برای همین مذهب شیعی بوجود آمد.

امام علي (ع) با يك شورایی که رهبر را خود انتخاب کند و برای پوشش دینی ظاهری سنت پیامبر(ص)، از مردم بخواهند فرمایشی با این شخص بیعت کنند را غیر اسلامی می داند. مخالفت امام علي (ع) برای گرفتن خلافت برای خود نبود، بلکه مخالف انتخابات فرمایشی بود. مردم حق انتخاب نداشتند و فقط برای تصویب رای شورا بیعت را بیان کردند. امام علي (ع) این نوع انتخاب را غیر شرعی می دانست.

برای انتخاب اقای خامنه ای باز از روش تعیین خلافت استفاده شد و چند نفر بجای مردم انتخاب کردند و دیگر حتی رای مردم که همان بیعت می باشد را لازم ندانستند زیرا ایشان در مقام ریاست جمهوری قرار داشتند. 6 ماه امام علي (ع) که راضی با این گونه انتخاب نبود بیعت نکردند و این نوع انتخابات فرمایشی، را اسلامی و شرعی نمی دانستند.

ولی چون مردم با خلیفه بیعت کردند دیگر راهی برای انتخابات جدید بوجود نیامد و امام باید یا با حکومت همکاری می کرد یا قیام مسلحانه می کردند.

قیام امام حسین (ع) نیز برای انتخابات عادلانه خلافت بود. خلیفه شرایط لازم را نداشت و مردم درخواست کردند که رهبری عادلانه انتخاب شود و مردم حاکمیت را بدست بگیرند. مردمی که می خواستند تغییر بوجود بیاید متأسفانه برای دلایل مالی و آبادگری مادی (که یزید آنرا قول داده بود) باعث شهادت امام حسین (ع) ، بدست خود مردم مسلمان گشت .

بنظر می رسد که درخواست مردم کوفه و حتی مردم بصره برای حقیقت انتخاب خلیفه نبود بلکه برای زندگی بهتر و مادی بود. اصلاحات را مادی می دانستند و نه سیاسی. یزید بیشتر پول و رفاه به مردم قول داد.

متأسفانه در زمان امامان (ع) نگذاشتند که انتخابات عادلانه برگزار شود. اگر بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) زمان کافی برقرار می کردند و اجازه می دادند افراد دیگر نیز در انتخاب خلافت شرکت کنند، حتی اگر امام علي (ع) انتخاب نمی شد باز خود اولین شخصی بود که با خلیفه بیعت می کرد. سخنان و درخواست فدک از طرف حضرت فاطمه (س) برای مال دنیا نبود ولی می خواستند چهره ناعادلانه بودن را نشان بدهند.

حرکت و پیام حضرت فاطمه (س) برای خود نبود و تاریخ نشان می دهد که دنبال تضعیف حکومت اسلامی خلیفه اول بود و برای اینکه تمام نظام اسلامی به پایان نرسد سکوت کردند.

سئوالی که همیشه مورد بحث قرار می گیرد این است که اگر پیامبر اکرم (ص) امام علی (ع) را برای خلافت تعیین کردند، چرا مردمی که به تمام سخنان پیامبر توجه می کردند، این سخن را نادیده گرفتند؟

مگر می شود که سخن پیامبر به این زودی فراموش شود یا نادیده قرار بگیرد. آیا سخنان دیگری از پیامبر می شناسیم که مردم در آن زمان تغییر داده باشند؟

بنظر می رسد که پیامبر اکرم (ص) ، امام علی (ع) را بعنوان امام و رهبر دینی بعد از خود معرفی کردند. همچنانی که پیامبر (ص) برای رسالت از مردم بیعت درخواست نکردند و رسالت انتخابی نیست و فقط خداوند حق انتخاب دارد ولی در امر حکومت و رهبر سیاسی قرار گرفتن خود شخص پیامبر (ص) از مردم بیعت گرفتند و حتی از زنان نیز بیعت گرفتند.

اگر رهبری سیاسی پیامبر از جانب خدا بود، نمی توانست از مردم برای تشکیل حکومت بیعت بگیرد .

تمام اختلافات آن زمان تا به امروز بر روش انتخاب رهبری سیاسی است. جنگهای داخلی برای انتخاب رهبر بوجود آمد. اگر چه نباید دنبال اختلافات باشیم و باید اتحاد بوجود بیاوریم ولی سخن بنده از باب تفکر شیعی است و بیان این مسئله است که روش انتخاب آقای خامنه ای، روشی است که معصوم (ع) با آن مخالفت می کند.

البته رهبر دینی و امام قرار گرفتن احتیاج به بیعت و انتخاب ندارد و فقط رهبر سیاسی باید بیعت از مردم بگیرد. اگر زمان کافی برای انتخاب اولین خلیفه را به مردم می دادند و امام علی (ع) اجازه پیدا می کرد که در این انتخابات نیز رد صلاحیت نشود و شرکت کند، امروز اختلافات تعیین رهبری سیاسی برداشته می شد.

ولي بايد قبول کرد که مکتب شیعه بر اساس بیعت با رهبر سیاسی بر قرار است و مردم حق انتخاب دارند. در زمان پیامبر(ص) روشن بود که مردم پیامبر(ص) را رهبر سیاسی انتخاب کردند ولي باز پیامبر همه پرسى از طریق بیعت بوجود آورد که این سنت برقرار شود و استبداد دینی چهره شرعی بخود نگیرد.

در آن زمان افرادی که پیامبر(ص) را انتخاب کردند بطور کلی جمعیت کوچکی بودند و همه به سادگی می توانستند نظر بدهند و هیچ مخالفتی در تاریخ ثبت نشده است. ولي برای انتخاب خلیفه اول، اختلاف باعث حتی ایجاد مذهب نیز گشته است.

بعد از انقلاب 57، مردم به جمهوری اسلامی رای دادند و آیت الله خمینی رهبر دینی قرار گرفت و رئیس جمهور در واقع باید رهبر سیاسی قرار می گرفت.

از همان لحظه اختلاف بوجود آمد و نظریه ولایت فقیه بیان شد و آیت الله خمینی که خود در این مورد کتاب نوشته بود، نمی توانست با درخواست نظارت ولایت فقیه مخالفت کند. اگر چه گفتند که نمی خواهند رهبر سیاسی قرار بگیرند و گفتند که روحانیت در کارهای اجرایی شرکت نکنند ولي ایشان را بعنوان امام انتخاب کردند.

برای همین به آیت الله خمینی، امام خمینی نام گذاری کردند. (ولي برای آقای خامنه ای مقام رهبری نامگذاری کردند!).

بعد از فوت آیت الله خمینی در بازنگری کلمه مطلق به ولایت فقیه اضافه شد. این يك نوع تغییر کامل نقش ولایت فقیه به روش ریاست جمهوری شد. این تفکر متحجر می گوید که پیامبر (ص) برای حکومت احتیاج به بیعت نداشت!. حتی برای خلافت اولین خلیفه بعد از پیامبر (ص) نیز بیعت را نمی پسندند در حالی که امام علی (ع) دنبال روش انتخابات عادلانه بود.

تفکر ولایت مطلق برمی گردد به دیدگاه اینکه خلیفه هم رهبر سیاسی است و هم رهبر دینی.

اولین اختلاف داخلی بعد از انقلاب بر سر این بود که چه شخصی رئیس سه قوه قرار می گیرد و محدوده اختیارات رئیس جمهور در سیاست به چه اندازه است. آیا رئیس جمهور اختیارات را بدست دارد یا ولی فقیه؟

نظریه اولیه انقلاب این بود که رئیس جمهور این اختیارات را در دست دارد ولی حتی تا امروز و حتی با برداشتن نخست وزیری هنوز رئیس جمهور امروز ایران می فرماید که اختیارات سیاسی کافی ندارد. آیا مقام رئیس جمهور فقط نمائشی است و باید رهبر تایین تکلیف سیاست را بدست بگیرد و یا رئیس جمهور حق دارد تصمیم سیاست کشور را بدست بگیرد؟

تا این مسئله حل نشود، رئیس جمهور حتی در مورد انتخابات مجلس نیز حق سیاستگذاری ندارد. پس بیعت و رای دادن با بودن رهبری (که خود را رئیس جمهور با لباس رهبری می داند) بی مفهوم است زیرا ایشان قدرت مطلق سیاست را در دست دارد و نه رئیس جمهور.

اگر اصلاح طلب ها اتحاد رهبری پیدا کنند و خود برای ریاست جمهوری شخصی را کاندید کنند.

ولی باید اعتراف کنم که هر شخصی رئیس جمهور قرار بگیرد به هیچ عنوان نمی تواند رهبر سیاسی قرار بگیرد و بدون اختیارات کافی ، فقط برای نارضایتیهای مردم جوابگو باید قرار بگیرد و نمی تواند کار کند.

هنگامی که رئیس جمهورانتخاب می شود باید به رهبری بگوید که اختیارات سیاست گذاری می خواهد و یا از همان روز اول استعفا بدهد.

در طول ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، ایشان با رهبری اختلافات شدیدی داشتند و مخصوصا کیهان که نمایندگی از آقای خامنه ای بود می خواست چهره آقای رفسنجانی را در میان مردم خراب کند.

تمام سیاست‌های اشتباه به شخص اول حکومت ((آقای خامنه‌ای)) بر نمی‌گشت بلکه به رئیس‌جمهور بر می‌گشت! اگر آقای رفسنجانی برای مجلس ششم رای نیاوردن بعلت ترور سیاسی جناح آقای خامنه‌ای بود و نه اصلاح طلب‌ها.

همه می‌دانند که کیهان میان تمام مردم حتی اصلاح طلب‌ها چهره آقای رفسنجانی را خراب کرده بود و حتی اگر اصلاح طلب‌ها از ایشان فاصله نمی‌گرفتند، خود در انتخابات شکست می‌خوردند.

در دوره هفتم قبل از اینکه آقای رفسنجانی با آقای محمد خاتمی در مورد ریاست جمهوری سخنی بگوید از آقای موسوی در خواست کردند که کاندید بشوند.

آقای موسوی (آخرین نخست وزیر ایران) قبول نکردند که رئیس‌جمهور بشوند. علت اینکه آقای موسوی قبول نکردند این بود که ایشان خود با آقای خامنه‌ای کار کرده بودند و در ریاست جمهوری آقای خامنه‌ای ایشان نخست وزیر بودند و اختلافات این دو فراموش شدنی نیست.

پس می‌دانست که آقای خامنه‌ای اگر چه مقام رهبری را دارد ولی ایشان رئیس‌جمهور هستند و رئیس‌جمهور در واقع نخست وزیر قرار می‌گیرد. پس هیچ وقت ریاست جمهوری (نخست وزیر از نوع جدید) را دوباره قبول نخواهد کرد. رئیس این جمهوری آقای خامنه‌ای است.

این عین سخن آقای موسوی بود: (و هرگز چنین خطایی نخواهم کرد) این جمله مرا بفکر فرو برد.

و باید اعتراف کنم که درست است.

هیچ شخص عاقلی، ریاست جمهوری بعدی را بر گردن نمی‌گیرد.

اگر بگیرد باید خود را نخست وزیر آقای خامنه‌ای بداند و متأسفانه زمانی بود که حتی نخست وزیر آن زمان بیشتر از رئیس‌جمهور امروز اختیارات داشت.

ولایت سرکوب

در پایان به این نتیجه رسیدم که مجلس نیز هیچ کاری نمی تواند بکند زیرا ریاست جمهوری آقای خامنه ای مطلق است و اگر صد نامه به ایشان بنویسند باز نمی توانند ایشان را مانند رئیس جمهور عادی پاسخگو قرار بدهند.

محمد وهابی